

ادراك حقيقت معنای رحمت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

بك عرفتك و انت دللتنی عليك و دعوتنی اليك و

لولا انت لم ادر ما انت

خدایا تو را به تو شناختم نه به شیء غیر از تو.

و دلالت کننده بر تو خودت بودی نه چیز دیگری

سوای تو. و تو مرا به خود خواندی. و تو مرا به خود

دعوت کردی، تو مرا به خود طلبیدی و فراخواندی

و اگر تو نبودى من نمى دانستم که تو که هستى و چه

هستى.



خب امشب دیگر ظاهراً شب آخر است گرچه
به نظر می‌رسد که ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم
و این فقرات نیاز به بسط و شرح خیلی بیشتری دارد
و خود ما هم باید مستفیض بشویم. اما انشاءالله دیگر
مطلب را در امشب جمع کنیم و به قدر بضاعت
خودمان اگر مسئله‌ای هست بیان کنیم.

عرض شد که لازمه لاینفک و تخلف ناپذیر در
عرفان عبارت است از تحقق حقیقتی است که آن
حقیقت باید در عارف و معروف، هر دو، وجود
داشته باشد تا اینکه عارف به آن معروف بتواند اطلاع
پیدا کند و به مقام معروف بتواند پی ببرد و بدون
تحقق آن حقیقت در نفس عارف، امکان وصول سعه
وجودی و علمی عارف به معروف نیست و مستحیل
است که عارف هم از نقطه نظر علم حصولی در
مرتبه علوم ظاهر و هم از نقطه نظر مقام شهود و علم
حضور در مرتبه باطن بتواند به آن معروف احاطه
علمی پیدا کند. باید حتماً در عارف آن حقیقت وجود
داشته باشد و عرض شد مثلاً ما می‌دانیم خداوند
ارحم الراحمین است صفت رحمت و عطوفت در

پروردگار متعال وجود دارد. این همه آیات هم داریم
این همه روایات داریم ادله عقلیه و نقلیه بر این
مطلب داریم. ادراک معنای رحمت در وجود
خداوند متعال لازمه‌اش تحقق این معنای رحمت در
وجود ما است و به مقدار سعه وجودی این معنا در
ظرفیت ما، به همان مقدار ما اطلاع به رحمت
خداوند می‌توانیم پیدا کنیم، به همان مقدار است.

اما اینکه کیفیت رحمت پروردگار چگونه
است؟ از چه قبیل است؟ از قبیل رحمت مادر است
به فرزند یا پدر است به فرزند؟ چون اینها با هم فرق
می‌کنند. مادر به فرزند با پدر به فرزند فرق می‌کند.
ما که پدر هستیم هیچ وقتی نمی‌توانیم رحمت و
عطوفت مادر به فرزند را درک کنیم، نمی‌توانیم. یک
مقداری می‌فهمیم. اما اینکه الان مادر در چه سعه
وجودی هست و نسبت به فرزند چه حالی دارد، پدر
نمی‌فهمد. اصلاً نمی‌فهمد. اگر می‌گوید بیخود
می‌گوید. و همین طور مادر نمی‌فهمد که پدر چه
نحوه به فرزند رحمت و عطوفت دارد، آن هم
نمی‌فهمد. آن هم از یک دید احساسی دارد به مسئله

نگاه می کند. لذا شما می بیند که در نحوه تربیت بین پدر و مادر و بین زن و شوهر نسبت به فرزند اختلاف می افتد. این برای چیست؟ چون دو دید مختلف نسبت به یک شیء دارند اگر هر دوی اینها دید مساوی داشتند اختلاف هم به وجود نمی آمد، آن میگوید زن این می گوید اینجا بزن، اینجا آب نبات بده آن می گوید نمی خواهد، آن می گوید اینجا الان این طور است آن می گوید نه.

اینها مال چیست؟ اینها برای این کیفیت است و این هم خدمتتان عرض کنم، حالا دیگر عرض کردم ما امشب می خواهیم جمع کنیم. قسمت اعظم از مدرکات و استنتاجات ما و نتیجه گیری ها و ترتیب صغریات و کبریات در مسائل و قضایا، قسمت اعظمش برگشتش به کیفیت صفات و شاکله انسان است یعنی یک وقت می بینی این شخص الان نسبت به این قضیه یک نحوه قضاوت می کند چون در یک موقعیتی است با یک خصوصیتی است [که] نسبت به قضایا یک جور دارد نگاه می کند، این می آید این طور حکم می کند، اگر سال دیگر شد می بینیم عوض

شد چون موضوع عوض می‌شود. خب یک پدیده که عوض نمی‌شود، یک قضیه‌ای که انجام می‌شود شده دیگر، خب این قابل تعیین نیست و به دست ما نیست، مسائلی که در خارج اتفاق می‌افتد در اختیار ما نیست. این یک قضیه‌ای است، بله! قضاوت و حکومت راجع به این مسئله در اختیار ما است. چطور شد امروز ما نسبت به این مطلب این طور قضاوت می‌کنیم فردا قضاوت ما برمی‌گردد؟ هیچ راجع به این قضیه فکر کردید؟ امروز راجع به قبح این مسئله فتوا می‌دهیم فردا این قبح نه تنها تبدیل به غیر قبح بلکه [تبدیل] به حسن می‌شود، این دلیلش چیست؟ این به خاطر تغییر و تحول در خود ما است. خود ما تغییر و تحول پیدا کردیم که اشیاء را متغیر و متحول می‌بینیم. خود ما صفاتمان تغییر و تحول پیدا کرده که این تغییر و تحول را به خارج تسری می‌دهیم و الا خارج فرقی نکرده، خارج سر جایش هست و مسئله هم تفاوت پیدا نکرده، اینجا است که انسان باید خیلی مواظب باشد و نسبت به قضایا با دید صحیح نگاه کند و خود را از مسائل دور

نگاه دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عجیب ایشان برای ما الگوی عجیبی است! ما در زندگی امیرالمؤمنین وقتی که نگاه کنیم فقط با بهت و حیرت مواجه می‌شویم می‌دانید چرا؟ چون خودمان در آن افق نیستیم نمی‌توانیم بفهمیم. نمی‌توانیم مطلب را بفهمیم که سیدالشهدا با آن مقام و موقعیت بیاید یک مقدار عسل به عنوان قرض از آنی که از یمن فرستادند برای مهمان بردارد و امیرالمؤمنین آن قدر عصبانی بشود که تازیانه بگیرد و بخواهد حضرت را تنبیه کند! این مسئله برای ما خیلی مشکل است ولی مسئله این است امیرالمؤمنین امام حسین و امام حسن سرش نمی‌شود امیرالمؤمنین حق را فقط می‌فهمد می‌گوید حسینی باش، چرا قبل از موعد آمدی از این کیسه که از یمن عسل فرستادند برداشتی؟ چرا قبل از اینکه من این را بخواهم تقسیم کنم تو آمدی سهمت را برداشتی به عنوان قرض؟ بعد می‌فرماید که اگر نبود که دیدم پیغمبر این دهانت را می‌بوسید با این تازیانه بر این دهانت می‌زدم! این چیست قضیه؟ اینجا است

که انسان فقط در یک عالم از حیرت فرو می‌رود.

فقط و فقط در شاکله علی حق خوابیده و اصلا

فرزندی و بنوّت در وجود او مفهوم ندارد اصلا علی

فرزندی نمی‌فهمد، در قبال حق‌ها! و در قبال حق و

در مسیر حق فرزندی سرش نمی‌شود قوم و خویشی

سرش نمی‌شود. ما کجا و این مطالب کجا؟ واقعا

عجیب است! این خیلی مسئله مهمی است که انسان

یک وقتی یکی را دوست دارد، هر غلطی می‌کند این

صحّه می‌گذارد و وقتی از آن دوستی دست برمی‌دارد

هر چه دلش می‌خواهد به او می‌گوید، هر صحبتی،

هر....! بعد هم شروع می‌کند اصلا اشکال

درمی‌آورد! این چیست قضیه که انسان یک وقت

وضعیتش جوری باشد که تمام مطالب را به دیده

اغماض نگاه کند و جلو برود و تأیید کند و تأیید کند

و بعد سال دیگر و دو سال دیگر و چند سال دیگر

برگردد و یک یک روی مطالب گذشته مرور کند و

موشکافی کند و مطالب را بیرون بیاورد و اظهار کند

و از این بالاتر عیب در بیاورد؟ عیب در بیاورد! خب

قضایا که فرق نکرد جانم، تو همانی بود که در چند

سال پیش تأیید می‌کردی و همانی بودی که سال قبل تأیید می‌کردی اظهار رضایت می‌کردی نسبت به این مسئله، چطور شد که یک مرتبه تغییر پیدا کرد و قضایا عوض شد؟ خب این مسئله جای دقت است.

حالا این انسان معنای رحمانیت پروردگار را چگونه ارزیابی می‌کند؟ این رحمانیت پروردگار باید در وجود انسان باشد تا انسان بفهمد، تا چقدر؟ تا همان مقداری که این حقیقت در وجود انسان هست، تا آن مقدار انسان می‌فهمد که خداوند متعال ارحم الراحمین است. در روایات هم داریم، خداوند از پدر و مادر هم به شما رحمانیت او بیشتر است رحمتش بیشتر است. خدا دوستان دارد دیگر، بیشتر از این کسی نمی‌فهمد اما حقیقت رحمانیت و رحیمیت حضرت حق و منشأ این رحمانیت چیست؟ این را هم ما ادراک کردیم؟ خب مادر که نسبت به فرزندش رحمت و عطوفت دارد چون از او به وجود آمده، پدر همین طور. در مورد پروردگار که از او به وجود نیامدیم ما، همان طور که از پدر و مادریم، این چه رحمتی در اینجا هست و چه

عطوفتی در اینجا هست؟ این عطوفت را اگر بخواهد
شخصی بفهمد مصداق و ما ارسلناک الا رحمه
للعالمین است اگر کسی بخواهد این رحمت
پروردگار را ادراک بکند این می شود رسول خدا.

برای رسول خدا همان جهت رحمتی است که
برای حضرت حق هست یعنی همان کیفیت رحمت
حضرت حق نسبت به بندگان این رحمت در رسول
خدا هست چرا؟ چون دید رسول خدا نسبت به این
صفت حسنه حضرت حق با دید ما تفاوت دارد. یک
مادری وقتی نسبت به فرزندش رحمت دارد اگر یک
فرزندی بیاید و با او دعوا کند می آید او را می زند،
شاید فرزند خودش گناهکار است ولی می آید او را
می زند، چرا؟ چون بچه خودش را دوست دارد ولی
برای رسول خدا این طور نیست برای رسول خدا
دیگر فرزند و غیرفرزند فرق نمی کند چون برای
حضرت حق فرق نمی کند. عجیب است اینجا، اینجا
دیگر مولانا کولاک می کند! خدا رحمتش کند مولانا
را، جدا اگر کتب این بزرگان نبود ما از خیلی از
معارف محروم بودیم. دیگر اگر بخواهیم بگوییم

خیلی طول می کشد، آن اشعار خیلی عجیبی که دارد
درباره صفت اولیاء خدا که آنها اصلاً به طور کلی
مقام بقایشان با مقام کثرتشان در هنگام سیر تفاوت
دارد، خوشی که اینها دارند با خوشی قبل تفاوت
دارد، استحسان اینها با استحسان قبل تفاوت دارد،
بله؟ خیلی اشعار عجیبی است! وقتی راجع به شمس
تبریزی صحبت می کند که چطور...!

یک دهان خواهم به پهنای فلک ** تا بگویم

شرح آن گشته ملک

من چه گویم یک رگم هوشیار نیست ** شرح

آن یاری که آن را یار نیست

تا می رسد به اینجا که می گوید کار پاکان را قیاس

از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر صفاتی

که اولیا دارند خیلی مفصل است، الان فراموش کردم

..... که نمی دانم این نیش شد و این شد عسل

کذا... نمی دانم از گیاه خوردن یکی و از آهوی ختن

برآمد و ... تا می فرماید که: کار پاکان را قیاس از

خود مگیر ** گرچه باشد در نوشتن شیر شیر.

پاکان به طور کلی دیدشان در مسائل تفاوت

کرده، نکاحشان تفاوت می‌کند، معامله‌شان تفاوت می‌کند تجارت‌شان تفاوت می‌کند نشست و برخاست‌شان تفاوت می‌کند آب و غذایی که می‌خورند تفاوت پیدا می‌کند ما می‌بینیم که فرض کنید که فلان شخص از ولیّ خدا عیال گرفته اما می‌گوییم که فرض کنید که آن آمده برای چه این کار را کرده؟ اصلاً این مقام مقام شهوت نیست این مقام یک مقام دیگری است این مقام ارزشهای مصلحت کلیه است غیر از چیز ما است که هر کسی را دیدیم دنبالش راه بیافتیم و....، این اصلاً ربطی به این مسائل و مطالب ندارد یا مثلاً فلان کس برای خودش فلان جایی را خریده، فلان، چه وضعیتی را در نظر گرفته و ما اگر بخواهیم فلان کاری را بکنیم، فلان معامله را انجام داده فلان کار را کرده، اینها همه مسائلی است که به طور کلی در دو افق مختلف باید مورد بررسی قرار بگیرد و ما نمی‌توانیم با یک دید نسبت به مطالب نگاه بکنیم.

بعد جناب مولانا می‌فرماید که اینجا است که خلقی گمراه می‌شوند و می‌آیند قیاس می‌کنند و

می‌گویند چرا این این طور است و ما این طور هستیم؟ اگر این راه صحیح است چرا این، این کار را انجام می‌دهد؟ اگر راهش درست است چرا فلان کار...؟ در حالیکه نمی‌دانند این در یک مسائل دیگر الان دارد سیر می‌کند که به طور کلی از حیطة ادراک آدم این چینی به دور است.

لذا ما نمی‌توانیم، یعنی آن مقام رحمانیت پروردگار [را] ما نمی‌توانیم ادراک کنیم مگر به همین اندازه سعه [وجودی خودمان]. ما مقام جلال حق [را] نمی‌توانیم ادراک بکنیم مگر به اندازه سعه وجودی خودمان. پروردگار متعال نسبت به کفار نسبت به مشرکین و اینها عداوت دارد، دشمنی دارد، ما خیال می‌کنیم عداوت خدا مثل عداوت ما است. طرف برداشته پولمان را برده ما می‌رویم می‌زنیم آبرویش را می‌بریم چکارش می‌کنیم فلان می‌کنیم آن آمده عرض و آبروی ما را برده ما هم بلند می‌کنیم عرض و آبرویش را می‌بریم، اشکالات و خفیاتش را می‌آییم به رخش می‌کشیم فلان می‌کنیم این دارای این مسائل است. او آمده سیلی به شما زده ما هم

می‌آییم در عوض یک سیلی به گوشش می‌زنیم. ما چکار می‌کنیم؟ قیاس از خود می‌گیریم. اما در مورد پروردگار آیا قضیه همین‌طور است؟ آیا خدا دشمنی دارد واقعاً؟ آیا خدا با شمر و یزید دشمنی دارد؟ خدا با شیطان دشمنی دارد؟ خدا با کفار و اینها دشمن است؟ اینها از کجا آمده‌اند؟ غیر از اینکه وجود خود پروردگار هستند؟ دشمنی در اینها چه صورتی دارد و چه کیفیتی دارد؟ قضیه در آنجا به چه نحو است؟ این آیاتی که در قرآن نسبت به کفار آمده ولاتحسبن الذین کفروا... ولاتحسبن الله مخلف الوعهه... ولاتحسبن الکفار، اینها خیال نکنند...، خیال نکنند ما غافلیم، ما فراموششان کردیم، خیال نکنند...، اینها چیست قضیه؟ این معنا را ما نمی‌توانیم ادراک کنیم مگر اینکه در آن مرتبه ربوبیت، از آن کیفیت ارتباط بین پروردگار و بین آنها، ما هم مطلع بشویم. پس به صفات حضرت حق امکان ندارد انسان راهیابی کند الا اینکه خداوند متعال از همان نحوه و صفت و نعتی که در وجود او هست از همان نحوه به انسان عنایت کند.

خب حالا صحبت در این است غیر از خدا کی می‌تواند این نحوه را به انسان بدهد؟ انسان از کجا پیدا کند؟ از کجا انسان پیدا کند؟ صحبت در این است که خداوند متعال دارای یک صفات منحصر به ذات خودش است به واسطه آن مقام مجرد تام و اطلاقی که دارد صفات او مناسب با آن مجرد تام و اطلاقی و لا حدّی است خب همه اشیاء و همه موجودات در عالم تعین و تقیّد گرفتار هستند اگر انسان بخواهد به آن کیفیت صفت و نعت پروردگار برسد از کجا می‌تواند تحصیل کند؟ خود خدا باید بدهد. اعطاء پروردگار این صفت را در انسان عبارت است از معرفت انسان به این صفت پروردگار در این حدّ. وقتی که ما دارای جنبه رحمت و رحیمیت و عطوفت می‌شویم در آنجا باید ادراک کنیم که خداوند متعال در آن لحظه این وصف را به ما عنایت کرده این صفت را عنایت کرده والا قسی القلب می‌شویم. وقتی که ما دارای صفت قهاریت و غضب می‌شویم باید در آن لحظه بدانیم که ظهور این صفت در عالم امکان به واسطه حضرت حق در وجود ما

تجلی پیدا کرده. وقتی که دارای صفت بخشش می شویم و به فقیر داریم کمک می کنیم در آنجا باید بدانیم که حضرت حق آمده عنایت کرده و این صفت را در وجود ما قرار داده تا به فقیر کمک کنیم و الا صد سال [هم] اگر می گذشت دست ما در جیبمان نمی رفت، نمی رفت.

پس هر وقت که حالت رحمت و عطوفت پیدا کردیم باید بدانیم که در اینجا جنودالرحمان آمدند هر جا که جنبه ایثار پیدا کردیم باید بدانیم که جنودالرحمان آمدند هر جا که جنبه تعقل و تدبر پیدا کردیم باید بدانیم که جنودالرحمان آمدند در تمام اینها این جنودالرحمان است و اعطاء این صفات است به انسان در آن لحظه. چه قدر خوب است انسان این حالات را برای خودش نگاه دارد و از دست ندهد. مراقبه ای که می گویند سالک باید مراقبه داشته باشد برای این است که این حالات را نگه دارد وقتی انسان این حالات را نگه دارد خداوند هم اضافه می کند، این صفت را اضافه می کند کیفیتش را اضافه می کند تغییر در او می دهد بینش در او می دهد.

امروز نسبت به رزاقیت پروردگار یک بینش دارد اگر مراقبه داشته باشد فردا می بیند رزاقیت عوض شد، باز مراقبه داشته باشد پس فردا می بیند رزاقیت یک جور دیگر جلوه کرد. یک دفعه می بینید بیست سال گذشت و بیست سال رزاقیت مختلف دارد می بیند، بیست سال گذشت و بیست سال دارد علم مختلف می بیند، بیست سال گذشت و بیست سال دارد قدرت مختلف می بیند حیات مختلف می بیند، آن که بعد از بیست سال است آن روز اول که نبود، خدا به او داد. مراقبه کرد نگهش داشت و لئن شکرتم لأزیدنکم خدا آمد اضافه کرد. لذا الان یکدفعه نگاه می کنی می بینی که اصلاً به طور کلی نان و پنیر رزق نیست رزق به صورت علم است اصلاً معنای رزق به طور کلی عوض می شود، می خندد، می خندد به این تفسیرهایی که راجع به رزق می شود، می خندد به این تفسیرهایی که راجع به علم می شود، می خندد به این تفسیرهایی که راجع به صفات جمال و جلال در کتابها می نویسند، به همه آنها می خندد چرا؟ چون یک معانی دیگری دارد برایش تجلی پیدا

می‌کند یک حقایق دیگری دارد تجلی پیدا می‌کند که
ابدا نمی‌توانست در ابتدا این معنا را بفهمد ابا
نمی‌توانست، درست مثل آن بچه پنج ساله‌ای که شما
بخواید لذت ازدواج را به او بفهمانید، می‌فهمد؟
ابدا نمی‌فهمد. چون ظرفش ظرف مناسبی نشده،
موقعیت او موقعیت مناسب نشده. برای رسیدن به
صفات جمال و جلالیه حضرت حق، ظرفیت مناسب
لازم است. بله؟ همگونی و هماهنگی لازم است
استعداد لازم است.

خب پروردگار متعال این صفات را به این عبد
عطا می‌کند، به این بنده عطا می‌کند. به هر مقدار که
عطا کرد به همان مقدار چیست؟ این به صفات حق
اطلاع پیدا می‌کند پس بنابراین برای رسیدن به
صفات حق از چه شخصی باید کمک گرفت؟ از
خود حق، خود او باید بدهد غیر او کسی که
نمی‌تواند بیاید بدهد و فرض بر این است که حق از
نقطه نظر صفات به مرتبه اطلاق است. از نقطه نظر
جمال حق به مقام [اطلاق] است - دیگر من دارم
اینها را فهرست وار می‌گویم می‌خواهیم دیگر

تمامش کنیم - از نقطه نظر کمال حق به مقام اطلاق
است، به قاعده امکان اشرف حق از نقطه نظر جمیع
صفات جمالیه و جلالیه باید چه باشد؟ به
اندازه اطلاق باشد، به بلاحدی برسد، به لاقیدی باید
برسد. پس بنابراین برای رسیدن به صفات حق باید
خود خداوند متعال عنایت کند یعنی او عنایت
می کند انسان نسبت به صفات پروردگار اطلاع پیدا
می کند. می رود بالاتر می بیند عجب! این قبلی چه
بود؟ می رود بالاتر می بیند عجب! این قبلی چه بود؟
طواف نساء خصوصا خیلی خطرناک است این
حج خطر ندارد عمره خطر ندارد جهاد فی سبیل الله
خطر ندارد اما این نماز طواف نساء خطر دارد
خطرش هم از همه چیز مهمتر است آن وقت خدا به
داد این بندگان برسد و آن آخوندهای کاروان که چه
بر سر اینها می آورند! زنت بر تو حرام است! دیگر
نمی توانی....! آن هم که زنش را اگر از او بگیرند
دنیا و آخرتش را از او گرفتند! کوه به سرش خراب
بشود بهتر از این است که بگویند زنت بر تو حرام
است! دنیا را می خواهد چکار؟ بیچاره را به هول و

ولا می اندازند چه می کنند چه می کنند.

دکتر سجادی تعریف می کرد چند شب پیش برای من، می گفت من هشت بار یا دوازده بار، نماز طواف نساء خواندم! آمدم گفتم که نماز خواندم بعد از نماز شک کردم که یک رکعت خواندم یا دو رکعت؟ آخوند گفت نه! باطل است. گفتم که نماز درست است، شک بعد از فراغ است و نباید به آن عمل بشود. گفت نمی دانم صادقاً فلان است چی چی فلان، بعد می گفت دوازده بار یا هشت بار - قطعاً می دانم هشت بار کمتر نیست - من نماز خواندم! می گفت قسم خوردم تا عمر دارم دیگر پایم را در مکه نگذارم! قسم خوردم! گفتم نه این قسمت که این خب نیست منعقد نمی شود و این بر اساس جهلت بوده. گفتم که جان من بیا یک عمره با من بیا، من را بردار ببر مکه در خدمت خودت با ماشین خودت - قبول کرد، گفت حتماً سال دیگر انشاءالله - گفتم بیا تا لذت حج را بفهمی لذت طواف را بفهمی.

می گفت آقا به من می گفتند آقا خطکش بگذار از

دم پیشانی تا دم چیز اگر یک میل تخطی کردی این طواف باطل است! می گفت ما هی طواف کردیم هی طواف کردیم! گفتم خدایا - می گفت همان [جا] ایستادم دستم را بلند کردم - خدایا اگر این حجی که دارم من انجام می دهم همین است که پیغمبرت آورده من این پیغمبرت را قبول ندارم! این چه جنایتی است دارند می کنند؟ آقا جان نماز طواف مثل همان نماز صبح است مثل همان نماز مستحب است، نه مخرج می خواهد نه غیر مخرج می خواهد نه جلو می خواهد نه عقب می خواهد نه صاد کذا می خواهد نه چی چی، همان نماز صبحی که می خوانی همین است. این چه بازیهایی است در آوردیم؟ این چه حجی است برای مردم درست کردیم؟ شما اگر در طواف سه دور هم دور خودتان بچرخید طوافتان درست است کی گفته باید [در] طواف شانه فلان باشد؟ این حرفها از کجا درآمده؟ اگر کاملاً این جورى هم بشوی و طواف کنی درست است این بازیها چیست؟ اینها دین مردم را از بین می برند آخرت مردم را از بین می برند دنیای مردم را از بین

می‌برند، همین کارها است که باعث می‌شود اینها برگردند و مسخره کنند و دین پیغمبر را مسخره کنند، اینها است دیگر. البته خب است آن روحانی کاروان بیاید این مسائل را تا آن حدود امکان، حمد و سوره را درست بکنند ...

خب این یک مرتبه از نماز، در این مرتبه از نماز انسان باید رعایت کند، همین نماز توضیح المسائلی به اصطلاح، بسم الله را درست بگوید الحمد را درست بگوید قنوت را درست بگوید ارکان را به جا بیاورد طبق ظواهر شرع. یک مرتبه می‌گویند نه! این نماز به درد نمی‌خورد، باید در این نماز به معانی توجه کنی انسان با خودش فکر می‌کند آخر من تا کی باید این الفاظ را تکرار کنم و چیزی نفهمم؟ آیا این یک حالت تکراری و اعتیاد است؟ نه! شروع می‌کند این معانی را می‌فهمد بعد یک مرتبه متوجه می‌شود تمام ذهنش به معانی بوده، یک مقداری بالاتر می‌آید متوجه می‌شود نه! معانی هم جنبه آلیت دارند نه موضوعیت و جنبه حکایی دارند نه اصول موضوعه و مفروضه و به عنوان حکایت باید اینها را

لحاظ کرد، این را باید در نظر بگیرد. می آید بالاتر خدا را در نظر می گیرد، فقط توجه به الله است و به معانی از نقطه نظر حکایی نگاه می کند می آید می آید تا به یک جا می رسد که خود خدا هم در این نماز به یادش نمی آمد، نماز می خواند ولی مخاطبش در نماز کیست؟ مخاطب در نماز اینجا دیگر بله با عرض معذرت مخاطب در نماز دیگر فرق می کند، معانی دیگر آنجا تفاوت پیدا می کند، در آنجا دیگر مخاطبی نمی بیند تا با او گفتگو کند.

اگر در وهله اول به انسان بگویند این مطلب را، انسان از دین برمی گردد می گذارد کنار و این چیست؟ نه! عنایت خداوند می آید و کم کم هی به او می دهد معرفت زیاد می کند دوباره به او دقیقتر می کند تجردش را بیشتر می کند جنبه صورت در معانی را تقلیل می دهد باز او را بالاتر می برد بعد کم کم صورت معانی را برای او جلوه می دهد باز او را جلوتر می برد بعد به معانی کلیه می رسد از صورت عبور می کند باز به او معانی کلیه صفات جلالیه و جمالیه می رسد بعد از آنجا می خواهد عبور کند و به

معنای واحد برسد آنجا دیگر معنا معنای صفت کلی که همهٔ صفتها برای او است از او می‌خواهد عبور کند و دیگر معنایی را نفهمد دیگر از معنا می‌خواهد بگذرد، آنجا چیست؟ آنجا مقام ذات است. آنجا دیگر حتی معنا نیست نماز می‌خواند ولی دیگر معنایی در نظرش نمی‌آید ایاک نعبد و ایاک نستعین در آنجا اصلاً یک وادی دیگری است الحمدلله رب العالمین در آنجا یک وادی دیگری است آنجا چیست؟ آنجا حقیقت نورانیهٔ وجود فقط برای او جلوه می‌کند بدون هیچ گونه معنایی. آن وقت تنزل او در عالم کثرت به صورت نماز بدانید چه خواهد شد؟ آن نماز دیگر چه نمازی است؟ یک عارف در آن هنگام در چه مقام و در چه حضوری است؟ رزقنا الله انشاءالله. اگر واقعا این‌ها هست و ما شنیدیم، خدا روزی ما کند.

جدا انسان تحسّر نمی‌خورد که این مسائلی که در اینجا وجود دارد چرا دستش کوتاه است و فقط در این مسائل پایین تفحص و غور کند؟ اگر ما چقدر عمر داریم؟ مگر دیگر چقدر از عمرمان باقی مانده؟

هان؟ و بالا جمال هم می دانیم خودمان هم نمی توانیم
گول بزنیم می دانیم که یک مسائل دیگری هست
می دانیم یک مطالب دیگری هست. واقعا باید از
خداوند بخواهیم که خداوند با عنایت خودش آن
معرفت خودش را به ما عنایت کند و الا امکان ندارد.
بنابراین معنای معرفت یک انسان و عارف به
صفات حق، عبارت است از کیفیت عنایت و افاضه
اشراقیه صفات حق بر نفس سالک و بر نفس عارف
که آن طوری که هست آن را می بیند و این غیر از
برهان صدیقین است. در برهان صدیقین صحبت در
این است که هر چیزی چون از دایره وجود جدا
نیست پس بنابراین به هر چیزی که دلالت بر وجود
بشود باید از خود وجود باشد این نحوه برهان از راه
معرفت است گرچه اینها با هم تشابهی هم دارند و
ارتباطی هم با هم دارند چون حضرت حق دارای
صفت اطلاق است و این صفت اطلاق بر غیر
حضرت حق مستحیل است و همه متعین است پس
رسیدن به صفات اطلاقیه حق باید به افاضه از طرف
خود حق باشد باید از طرف خود او باشد اینجا است

که ادراک عارف از صفات حق با انسان تفاوت پیدا می‌کند آن یک چیز دیگر می‌فهمد. چرا؟ چون آن مقام تجرد که لازمه صفت اطلاقی حق است در نفس عارف تجلی پیدا کرده، صفت غیر مقید در نفس عارف تجلی پیدا کرده رحمت غیر مقید و غیر متعین در ظهورات و در مظاهر در نفس عارف تجلی پیدا کرده قهارت رزاقیت لطف عنایت رحیمیت عقل، تمام این مطالب، اینها در نفس عارف به نحو اطلاق و به نحو عدم تقید در اینجا تجلی پیدا کرده لذا عارف در اینجا با صفات مجردة حضرت حق به آن صفات نگاه می‌کند اما مطلب باز از اینجا بالاتر است، چطور؟ می‌رسیم به آنجایی که در آنجا مقام مقام ذات است مقام مقام صفات نیست چگونه انسان با توجه به اطلاق حضرت حق می‌تواند به ذات حضرت حق که مطلق است برسد؟ اینجا با این بیان روشن می‌شود، آن عبارت است از عنایت حضرت حق و ذات انسان را از تعین به لاتعین تبدیل کردن. اینجا می‌شود چه؟ بک گرفتک. پس بک گرفتک یعنی آن تغییر و تحول ماهوی که در ذات انسان به

واسطه عنایت حضرت حق پیدا می‌شود و ذات انسان از مرحله تعین بیرون می‌آید و به لاتعین و لاحدّ می‌رسد، آنجا مقام چیست؟ مقام مقام فنا و مقام ذات است و در آنجا وحدت و وحدت بالصرافه است لذا حضرت می‌فرماید بک عرفتک یعنی به ذات تو من تو را شناختم .

تلمیذ:

استاد: بله! تا فانی در خدا نشود معنای بک عرفتک روشن نمی‌شود. پس حضرت سجاد با این عبارت می‌خواهد چه بفرماید؟ می‌خواهد بفرماید من از صفات گذشتم از نعوت گذشتم از اسماء گذشتم از افعال گذشتم مراتب توحید افعالی و صفات و اسماء، همه اینها را طی کردم و به بک عرفتک رسیدم، تو را به تو شناختم تو کی هستی؟ مقام ذات، این است و انت دللتنی علیک، تو خودت مرا دلالت کردی یعنی ذات تو مرا به تو دلالت کرد ذات تو آمد و ذات مرا از من گرفت و یک ذات شد و وقتی یک ذات شد خدا شد و وقتی که خدا شد مخاطب یکی شد و قائل و مقول یکی شد و عارف

و معروف یکی شد و دعوتنی الیک، تو خودت مرا
به خود دعوت کردی تو بودیکه مرا به خود دعوت
کردی و طلب کردی ولولا انت لم ادر ما انت اگر تو
نبودی من نمی دانستم که تو کی هستی. یعنی پی
بردن به خصوصیات اسماء و صفات و مقام ذات،
فقط به واسطه وجود چیست؟ وجود تو بود و به
واسطه عنایت تو.

البته خب این معنا قطعا چون خود حضرت
سجاد صلوات الله و سلامه علیه در این مقام هستند
و همه را به این مقام دعوت می کنند و لازمه مقام
امامت فناء در این مرتبه است خب این معنا در اینجا
روشن است. اما فرض کنید که اگر ما بخواهیم از این
نکته تنازل کنیم این دیگر در اینجا جای صحبت
بسیار دارد که هر عنایتی که انسان می بیند آن عنایت
به واسطه پرورگار است و در هر رتبه ای می خواهد
باشد آن دیگر اختصاص به پروردگار دارد بالاترین
مرتبه اش همین است که معرفی ذات به ذات است
دلالت ذات به ذات است دعوت ذات به ذات است
و وجود ذات که دلالت بر ذات می کند، این مقام

است. پایین‌تر از او هم هر چه ما می‌خواهیم ما می‌توانیم این مطلب را گسترش بدهیم. هر عمل خیری که می‌کنیم این از ناحیه پروردگار است هر توفیقی که پیدا میکنیم از ناحیه پروردگار است و هر جا که می‌رویم از پروردگار است و تمام اینها از ناحیه پروردگار است.

عرض کنم حضورتان که خب دیگر ما مطلب را در اینجا به پایان می‌بریم. و از خداوند می‌خواهیم که بالاخره یک ماهی از ما گذشت، یک ماه رمضان گذشت و نتوانستیم واقعا لیاقت برای وصول به آن حریم را در خودمان پیدا کنیم و آیا آنچه را که بزرگان مثل حضرت آقای حداد مرحوم آقا این بزرگان که واقعا ماه رمضان برای آنها بزرگترین پاداش بود در طول سال و بزرگترین هدیه و بزرگترین نعمت که اتمام او را با توفیق، به معنای هدیه بزرگ پروردگار تلقی می‌کردند و به شکرانه این هدیه - همان طوری که خود مرحوم آقا در کتاب روح مجرد نوشتند - به مشاهد مقدسه مشرف می‌شدند و به عنوان تشکر از آن ذوات مقدس، به این اماکن مسافرت می‌کردند.

واقعا اینها چه می دیدند و چه احساس می کردند و ما چه احساس می کنیم و چه دیدی [داریم؟] غیر از خسران - من نسبت به خودم عرض می کنم - غیر از خسران و غیر از شرمندگی و شرمساری ما توشه‌ای نداریم که لایق برای مقام پروردگار باشد و تقدیم به حضور و پیشگاه مقدم ربوبی بخواهیم داشته باشیم. لذا باید از خداوند واقعا بخواهیم از باب حُبِّ الصالحین ولست منهم و.... ارزقنا من الصلحا، آنچه که ما می توانیم بر آن مدعی باشیم ولو مجازا محبت این بزرگان، محبت این اولیاء است و اینکه ما واقعا اینها را دوست داریم و راه آنها را دوست داریم و مسیر اینها را ما دوست داریم گرچه دست ما کوتاه است و نمی توانیم به مقام منیع اینها ابداً برسیم و آن عواملی که در این ماه آنها طی می کردند اینها را حتی به تخیل خودمان بیاوریم و به قول مرحوم آقا می فرمودند اصلاً من نمی توانم آنچه را که از این مرد احساس کردم به قلم بیاورم، من چه بیایم بگویم؟ او چه بوده؟ این چه مسائلی بوده؟ آنچه را که ایشان احساس می کردند یعنی خودشان هم متحقق بودند

دیگر، با توجه به مطالبی که عرض شد یعنی واقعا اینها در چه افقی حرکت می‌کردند که نمی‌توانستند به قلم بیاورند؟ نمی‌توانستند به کاغذ بیاورند؟ و ما می‌دانیم که اینها گتره نمی‌گویند مطالبشان مطالب حق است و صحیح است. فقط آنچه که برای ما می‌ماند دست نیاز و احتیاج و التجاء ما است به دامن این گونه افراد و این بزرگان و اینکه آنها با طهارت خودشان و با حقیقت پاک و مطهر خودشان نمیهم از آن یم بیکران خودشان در ما افاضه کنند و ما را از آن عالم بهیمیت و حیوانیت به در بیاورند و ما را همگون و هم لون با خودشان قرار بدهند و در همه جا و در همه وقت ما را مشمول عنایت حضرت حق قرار بدهند که در غیر این صورت خب واقعا کار ما خراب است.

از خداوند می‌خواهیم خطایا و ضلالت ما را در این ماه به لطف و کرم خودش ببخشد و به مقام رحمانیت و رحیمیت خودش بر ما نظر کند و با عدل و داد و قسط بر ما ننگرد و با فضل و لطف و عنایت خودش با ما عمل کند، انه هو المجیب و هو الغفار.

و دستمان را در دنیا و آخرت از دامان اولیای خودش
کوتاه نگرداند.

نثار روح اموات از شیعیان امیرالمؤمنین علیه
السلام بالاخص حاضرین مخصوصا بزرگان و
اولیای از این جهان رخت بر بسته خصوصا مرحوم
سید هاشم حداد و حضرت علامه آیت الله والد،
رحم الله من قرأ الفاتحه مع الصلوات.

اللهم صل علی محمد و آل محمد